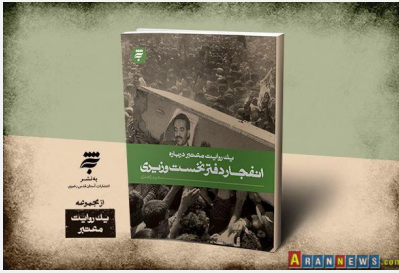


## یک روایت معتبر درباره انفجار دفتر نخست‌وزیری

ساعت 15 هشتم شهریور 1360، صدای مهیب انفجاری خبر از حادثه‌ای تروریستی داد که در آن رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر به شهادت رسیدند و پیکر سوخته آن‌ها روز بعد بردستان مردم عزادار تشییع شد.



به گزارش آران نیوز به نقل از خبرگزاری فارس، ساعت ۱۵ هشتم شهریور ۱۳۶۰، صدای مهیب انفجاری خبر از حادثه‌ای تروریستی داد که در آن رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر به شهادت رسیدند و پیکر سوخته آن‌ها روز بعد بردستان مردم عزادار تشییع شد. اما شعله‌های آن جنایت تروریستی همچنان بر قلب آران‌ها، که تاریخ را ورقه می‌زنند آتش می‌زند.

انفجار هشتم شهریور، یک ترور خیابانی ساده نبود که با نام بردن یک نفر به اسم عامل انفجار، مختومه شود. پرونده‌ای ناتمام که بررسی اسناد و روایات تاریخی آن، حکایت از نقش شبکه **نفوذی** گسترده‌ای داشت که «مسعود کشمیری» تنها عامل اجرایی آن بود؛ فاجعه‌ای که یکی از صدها مورد حنات **دهه شصت** بود!

همان دهه شصتی که از جانب رهبر انقلاب «دهه مظلوم» نام گرفت و مطالبه‌ای به پیوست آن تکلیف شد که «نگذارید حاکم حلافت و شهید عهدی شود».

طبیعتاً بازخوانی و تدقیق بر حواشی جنایت انفجار دفتر نخست‌وزیری به عنوان یکی از رویدادهای مهم این برهه، از ابتدایی‌ترین گام‌هایی است که می‌توان در رفع مظلومی از این دهه پرحادثه و طلایی انقلاب برداشت، اما حجم بالای اسناد و روایات معتبر و غیرمعتبر، جز برای آنان که علاقه بر پژوهش دارند، مسوهر نیست.

کتاب «یک روایت معتبر درباره انفجار دفتر نخست‌وزیری» به کوشش سعید زاهدی سعی کرده است با سفر به جراید و مصاحبه‌های سال ۶۰ و با قلمی ساده به بازخوانی روایت **مستند** شهادت شهیدان رجایی و باهنر بپردازد؛ کتابی که سعی کرده مهم‌ترین روایات این فاجعه را به استناد «اسناد متفاوت، نقل قول‌های متعدد، مصاحبه و گفت‌وگو با اشخاص مرتبط با این حادثه و اطلاعات معتبری از انفجار دفتر نخست‌وزیری که از آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و روزنامه‌های اطلاعات، کیهان و جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۶۰ و پس از آن جمع‌آوری شده است» بازخوانی کند.

این کتاب سه مرحله قبل، حین و پس از انفجار را در قالب هفت فصل به روایت اسناد و روایت‌های گوناگون بررسی می‌کند و در خلال آن برخی از ابهامات، حاشیه‌ها، مواضع سیاسی داخلی و خارجی و ناگفته‌های این فاجعه را روایت می‌کند. توجه به موضوعات «سناریوی شهیدسازی از مسعود کشمیری، نقش نفوذی‌ها در پیش‌برد سناریوهای پس از انفجار، گمانه‌زنی‌ها و اتهامات پس از حادثه، اعتماد و علاقه شهید رجایی به مسعود کشمیری، تلاش کشمیری برای انفجار بیت حضرت امام خمینی» برخی از بخش‌ها، جذاب این کتاب خلاصه و خاص است.

در بخشی از کتاب روایتی عجیب از همسر شهید باهنر نقل شده است: «آن روز همه با منافقین دست به یکی کرده بودند. آتش‌نشانی بار اول آمد و شلنگ‌ها را باز کرد و گفت آب نداریم. بار دوم آمد و گفت شلنگ‌ها سوراخ است. بار سوم که همه ساختمان سوخت و خراب شد، آمد و آب یاش کرد»

روز نهم شهریور روزنامه اطلاعات شهادی حادثه را اعلام می‌کند: «شهید رجایی، شهید باهنر، شهید کشمیری و بی‌زندی که از کنار ساختمان عبور می‌کرده و زیر آوار مانده است».

سیداحمد خمینی فرزند امام درباره اعتمادی که شهید رجایی و باهنر به مسعود کشمیری داشته‌اند، می‌گوید: «آن زمانی که حزب جمهوری اسلامی منفجر شده بود، آن شخص که با منافقین کار می‌کرد؛ یعنی کشمیری، بنا بود یک چمدان مواد منفجره را بیاورد و در کنار حضرت امام بگذارد. در جلسه معارفه رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر و کابینه و رئیس‌مجلس و برخی از شخصیت‌های دیگر با امام، در سه راه بیت حضرت امام آمدند گفتند آقای کشمیری با یک ساک هست که در آن ساک وسایل و چیزهایی است که بناست یادداشت کند؛ ما قرار گذاشته بودیم هیچ‌کس را در هر مقامی که ناید، اجازه ندهیم با وسله‌ای که دستش هست ناید...»

آمدند گفتند که آقای رجایی می‌گوید آقای کشمیری دبیر شورا است، اگر به ایشان اعتماد نکنیم، پس به چه کسی اعتماد کنیم؟

من گفتم نه، ما اجازه نمی‌دهیم. آمدند و دوباره گفتند که آقای باهنر و رجایی پیغام می‌دهند به

ما و بالا نم، آیند و م، گویند کشمیر، باید باشد و ساکش، را بیاورد.  
کشمیری به نشانه اعتراض همراه کیفش برگشت. همان کیف در نخست وزیری جلوی مرحوم  
رجایی و باهنر گذاشته شد و آنجا را منفجر کرد و این دو شهید بزرگوار را از دست ما گرفتند»